**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010224**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر استثنائاتی که از اصل مثبت در کلمات آقایان ذکر شده بود. اوّلین استثناء جایی هست که واسطه خفی باشد که مرحوم شیخ فرمودند و مرحوم آخوند هم در حاشیۀ رسائل و کفایه آن را توضیح دادند. مرحوم نایینی این استثناء را نپذیرفتند و فرمودند که ما باید ببینیم این‌که عرف اینجا مسامحه می‌کند و اثر واسطه را، اثر مستصحب می‌داند این به چه نحو هست؟ آیا این نظر عرف به این بازگشت می‌کند که آن حکمی که شارع مقدس، آن دلیل حکمی که برای مستصحب هست، برای آن واسطه هست را عرف اینگونه می‌فهمد که موضوع آن حکم واسطه نیست، موضوع حکم همان مستصحب هست. و فرض کنید در آن مثالی که عرض کردم شارع مقدس گفته الملاقات للنجس مع رطوبة احد المتلاقیین موجب للنجاسة. خب این یک موقعی شما می‌گویید از این دلیل فهمیده می‌شود که موضوع نجاست ملاقیٰ رطوبت ملاقي هست. یعنی اذا کان الملاقي رطبا فالملاقیٰ نجسٌ. یک موقع می‌گویید این شکلی است. یک موقعی می‌گویید نه از آن عبارت حدیث اینجور فهمیده می‌شود که الملاقاة النجس لشیء آخر مع رطوبة احدهما موجبٌ للنجاسة الملاقیٰ، از این باب هست که سرایت تحقق پیدا می‌کند. موضوع نجاست ملاقاه سرایة النجاسة من الملاقیٰ الی الملاقیٰ است. ولی عرف تخیل می‌کند که عرف موضوع نجاست را سرایت می‌داند. ولی مسامحه می‌کند. با وجودی که موضوع نجاست را سرایت می‌داند مسامحه می‌کند. اگر اینجور باشد. یک موقع هست مسامحه نمی‌کند، تشخیصش از دلیل نجاسة ملاقیٰ این هست که اصلاً رطوبت ملاقي، آن موضوع هست، ولو واقعاً موضوع سرایت باشد، آن مهم نیست حالا واقعاً موضوع هر چی می‌خواهد باشد، باشد. این که نظر عرف این هست که موضوع رطوبت الملاقی هست کفایت می‌کند. اگر اینجور باشد که اصلاً اینجا واسطه وجود ندارد. نجاسة الملاقیٰ بر رطوبة الملاقي مستقیماً بار می‌شود. چون عرف هست که این مفهوم را اثبات می‌کند. بنابراین ما می‌توانیم استصحاب رطوبة الملاقي بکنیم. قبلاً این ملاقي که رطب بوده، الآن نمی‌دانم هنگام ملاقات هنوز رطب هست یا رطب نیست، استصحاب بقای رطوبة الملاقي الی زمن الملاقاة مستقیماً نجاسة الملاقیٰ را نتیجه می‌دهد. این اصلاً واسطه‌ای اینجا ندارد. چون به نظر عرف موضوع نجاسة الملاقیٰ رطوبة الملاقي هست. یک موقعی این را نمی‌گوییم. می‌گوییم عرف وقتی به آن ادله مراجعه می‌کند موضوع را سرایت می‌داند. ولی با این حال مسامحه می‌کند. خب این مسامحه دلیلی نداریم که این مسامحه اعتباری داشته باشد. مسامحه در نظر عرف در تشخیص مفهوم دلیل معتبر هست. نه نظر عرف در تشخیص. اگر مربوط به تشخیص موضوع دلیل نباشد و از باب مسامحه باشد و امثال اینها آنها دیگر حجت نیست. این محصّل اشکال مرحوم آقای نایینی هست که آقایان دیگر دنبال کردند. مرحوم آقای خویی هم دارد، مرحوم آقای حکیم، آسید محمد سعید حکیم در حاشیۀ رسائل دیدم که عین همین را دارد. و این مطالب در کلمات آقایان دیگر تکرار شده. اینجا ما دو مرحله بحث داریم. یک مرحله بحث این است که آیا این مطلب درست است که نظر عرف فقط در تشخیص مفهوم معتبر هست. یا این مطلب درست نیست.

مطلب دوم این‌که آیا اصلاً این بحث به این مبنا وابسته هست یا وابسته نیست؟

در مرحلۀ اوّل این‌که معروف شده که نظر عرف در تشخیص مفهوم معتبر هست نه در تشخیص مصداق. این مطلب درست هست و درست نیست. به این معنا که گاهی اوقات نظر عرف در تشخیص مصداق بازگشت می‌کند به تشخیص مفهوم. ولو خود عرف توجه نمی‌کند. ولی ما که از خارج نگاه می‌کنیم برای ما که از خارج هست تشخیص مفهوم می‌انجامد. توضیح ذلک این‌که حالا باید در ضمن یک مثال توضیح بدهم. اگر رنگ خون عرفاً خون تلقی نشود که همینجور هم هست، لون الدم، دم تلقی نمی‌شود، یک عرضی تلقی می‌شود که ناشی از خون هست. ولی خب بالنظر الدقی این عرض یک وجوب مستقل دارد. ذرات صغار دم است. اینجور نیست که یک عرضی هست که هیچ جوهری همراهش نباشد. به‌طوری که میکروسکوپ هم بگذاریم اصلاً دم دیده می‌شود. و بعضی از پزشک‌ها می‌گویند شما اگر از دستشویی بیرون می‌آیید دستتان را با آب صابون نشویید، دست‌هایتان را زیر میکروسکوپ بگذارید می‌بینید که چقدر کثافت به دستتان چسبیده، سرتاسر دستتان را کثافت گرفته. خب حالا اگر شارع مقدس نظرش این هست که مخاطب از نجاست، یعنی از دم واقعی اجتناب کند، برای این‌که به این هدف برسد نمی‌تواند اکتفا کند به الدم نجسٌ. اجتنب الدم. چون فرض این است که خارجاً اجتنب الدم را عرف متعارف تطبیق نمی‌کند بر لون الدم. از آن طرف احیاناً ممکن است بعضی چیزها را دم تلقی کند در حالی که واقعاً دم نباشد. بنابراین این دلیل یک چیزهای دیگری را در بر بگیرد که شارع مقدس نخواهد آن چیزها ازش اجتناب بشود. خب اگر شارع می‌خواهد مثلاً لون الدم ازش اجتناب بشود یا باید تخطئه کند عرف را بگوید لون الدم دمٌ. نظر تطبیقی عرف را تخطئه کند. کما این‌که در بعضی موارد تخطئه ممکن است استظهار بشود که از باب تخطئه است. مثل الفقاع خمرٌ استصغره الناس. می‌گویند فقاع اصلاً حقیقةً خمر است. عرف این را کوچک شمردند و الا خمر است.

یا این‌که اینجوری تعبیر بکند، یا موضوع را تخطئه نکند، حکم را روی لون الدم هم ببرد. بگوید اجتنب الدم و لون الدم، که در نتیجه این دم و لون الدم آن موضع ثبوتی که شارع می‌خواسته از آن اجتناب بشود آن تحقق پیدا کند. این شکلی. البته این در مورد لون الدم است. در مورد چیزهایی که دم نیست ولی عرف آنها را دم می‌داند این را باید یا تخطئۀ موضوعی کند یا استثناء حکمی کند. بگوید الدم نجسٌ الا مثلاً فرض کنید سرخی که روی بدن انسان هست، افراد خیال می‌کنند سرخی دم است ولی واقعاً دم نیست، آن را بگوید آن نجاست ندارد مثلاً. یعنی یا موضوعاً یا حکماً باید تخطئه باشد، یا از باب توسعه و تضییقی که عرف در آن توسعه و تضییق با واقعیت حکم شارع متفاوت هست باید کاری کند که آن واقع تأمین بشود. این‌که تأمین نکرده شارع چیز نفرموده معنای این مطلب این هست که آن چیزی که موضوع ثبوتی حکم هست الدم الواقعی نیست. ما یراه العرف دماً است.

شاگرد: مفهوم خطاب

استاد: اصلاً مفهوم خطاب این می‌شود، البته عرف مفهوم خطاب را این نمی‌بیند ها. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است، مایی که داریم از خارج نگاه می‌کنیم و می‌فهمیم که عرف در اینجا این مفهوم را به چیز دیگری تطبیق می‌کند ما می‌فهمیم که موضوع حکم واقعی ما یراه العرف دماً بوده. آن کسی که از خارج به این تغایر موضوع واقعی و نظر عرف توجه می‌کند این می‌فهمد که موضوع حکم واقعی چیز دیگر است. بنابراین تأثیر می‌گذارد در تشخیص مفهوم نه برای عرف، برای کسی که ناظر به این نگاه عرف و خطای عرف هست. خب این، این مطلب. حالا مثال‌های دیگری عرض کردم در جلسۀ راهنما عرض کردم یکی از مثال‌های روشنش بحث نان هست. نان در اثر تخمیر ایجاد می‌شود. تخمیر یعنی تولید الکل اصلاً. اگر الکل حرام باشد ما اسکر قلیله فکثیره حرام شامل الکل هم بشود باید همۀ نان‌ها حرام باشد. حالا در مورد خمر، در مورد نجاستش بحث هست و الا در مورد حرمتش که بحثی نیست. اگر مراد از مسکر ما اسکر کثیره این مثال‌هایی هم که هست ما آن مقداری که در نان هم هست خمر هم هست اسکر کثیره هست. ما اسکر کثیره هست. ولی این چون اصلاً عرف این را نمی‌بیند. اصلاً قلیل نمی‌بیند. اصلاً درکش نمی‌کند.

شاگرد: آب می‌زنند در آشپزخانه تخمیر

استاد: تخمیر آن، تخمیر چی است؟ ور آمدن خمیر. ور آمدن خمیر یعنی تولید الکل.

شاگرد: یعنی الکل تولید می‌شود؟

استاد: بله. تخمیر یعنی تولید الکل. تمام چیزهایی که ور می‌آید یعنی در آن الکل تولید می‌شود. ولی حجم الکلش اینقدر کم است که عرف آن را چیز نمی‌داند. اصلاً نمی‌بیند آن مقدار حجم کم الکل را. همینجور تخمیرات. یعنی فرض کنید چیزهایی که فاسد می‌شود، مثلاً می‌گندد آن گندیدگی الکل تولید می‌شود. گاهی اوقات در یک مراحلی شما بو هم می‌کنید می‌فهمید که بوی ترشیدگی، ترشیدگی آن الکل است دیگر. ولی الکل خیلی درجۀ کمی است. آن درجۀ کم در مورد ماست در یک مرحلۀ ترشیدگی هست که مطلوب هم ممکن است باشد، در مراحل شدیدش به فساد و گندیدگی و امثال اینها می‌انجامد. ولی اگر هم ما، ما اسکر کثیره هم بگوییم مراد این نیست. یعنی این چیزهای اینقدری که چون اصلاً قابل اجرا نیست، قابل عمل نیست.

بنابراین احیاناً نظرات تطبیقی عرف، یعنی جاهایی که عرف اصلاً نمی‌تواند یک مفهوم را درک کند. اگر شارع مقدس می‌خواست الکل واقعی را شما ازش اجتناب کنید باید می‌گفت نان نخورید. یا باید می‌گفتش که الخبز مشتمل علی الخمر تا آن ادلۀ حرمت خمر این مورد را بگیرد، یعنی تخطئۀ صغروی. یا تخطئۀ کبروی کند. بگوید نان نخورد. خب مشکل سیاسی هم حل می‌شد دیگر. بیسکوییت می‌خورند افراد. معروف است زمان، فرح معروف بود می‌گفتند که آمریکا به ما گندم نمی‌دهد خب ندهد، ملت خب بیسکوییت می‌خورند. این جملۀ معروفی بود که، حالا دیگر گفته یا نگفته ولی دیگر چیزهای این حرف مطرح بود. آنش را چقدر.

...

پس بنابراین تطبیقات عرف نفیاً و اثباتاً چه بسا منشاء می‌شود که موضوع حکم بین ما یراه العرف دماً و دم واقعی رابطه‌اش عموم و خصوص من وجه است. ولی چون شارع مقدس دم را که تعبیر کرده عرف مواردی را که دم نیست، احیاناً ممکن است تطبیق کند و مواردی که دم هست تطبیق نکند، این‌که شارع مقدس اکتفاء کرده به این الدم حرامٌ، یا الدم نجسٌ. این معنایش این است که شارع با این دلیل می‌خواسته است اجتناب از ما یراه العرف دماً را محقق کند. پس بنابراین موضوع حکم واقعی ما یراه العرف دماً هست. خب این یک مرحله.

اما اصلاً ببینیم بحث ما وابسته به این بحث‌ها هست یا نیست؟ مرحوم آخوند اینجا توضیحی در حاشیۀ رسائل دادند که از آن توضیح استفاده می‌شود که اصلاً بحث به اینها ربطی ندارد. توضیح ذلک این‌که یک موقعی ما می‌گوییم دلیل وارد شده که رتّب الاثر الشرعی للمستصحب. رتّب الحکم الشرعی للمستصحب. یک موقعی اینجوری هست. ما می‌گوییم که خب در جایی که عرف این را حکم شرعی مستصحب نمی‌داند، اثر شرعی مستصحب نمی‌داند، اثر شرعی بالنظر الدقی، اثر شرعی آن واسطه می‌بیند و اگر دقت کند اثر شرعی واسطه می‌بیند، آنجا خب بحث سر این است که آیا این مسامحات عرف معتبر هست، معتبر نیست، نظر دقی عرف معتبر است، نظر مسامحی، از این بحث‌ها اینجا باید دنبال کرد. ولی اصلاً در دلیل ما کلمۀ اثر نخوابیده. بحث سر این هست که شارع مقدس گفته بگو شما یقین به این موضوع دارید. می‌گویند این یقین به موضوع داشتن بگو یقین یعنی تعبد کرده شما را به این‌که این موضوع الآن موجود است. تعبد به بقای موضوع بدون تعبد به بقای حکم لغو است. یعنی تنزیل موضوع باید یک جهت مصححه‌ای داشته باشد. مرحوم آخوند می‌فرماید جهت مصححه اثر عرفی موضوع است. یعنی لازم نیست آن حکمی که ما آن حکم را بار می‌کنیم واقعاً حکم این موضوع باشد. همین که عرف تخیل می‌کند که آن حکم اثر این مستصحب هست این کفایت می‌کند برای این‌که این ادلۀ استصحاب او را بگیرد. یعنی ظاهر دلیل این هست که، ببینید یک موقعی یک ظاهری داریم فرض کنید که الدم حرامٌ. ما مثلاً می‌گوییم مراد از این دم به آن قرائنی که توضیح دادیم ما یراه العرف دما است. یک موقعی اصلاً از کلمۀ دم ندارد، اصلاً دمی وجود ندارد. یعنی آن موضوع، موضوع از اوّل ما موضوع را با توجه به دید عرف باید تعیین کنیم. چون لفظی وجود ندارد که آن لفظ یک موضوع له داشته باشد، یک، که ما بگوییم مجازاً این الدم در ما یراه العرف دماً به کار رفته. اصلاً چیزی وجود ندارد، لفظی وجود ندارد که در معنای این لفظ بخواهیم بحث کنیم. آنی که هست این هست که تعبد به موضوع مصحح می‌خواهد. مرحوم آخوند حرفش این است مصحح تعبد به موضوع تعبد به اثر عرفی این موضوع است. اثر عرفی موضوع حکم شرعی هست که عرف آن حکم شرعی را حکم این موضوع می‌داند. حقیقةً. آن جوری که اصلاً لفظی این وسط در کار نیست که آن بحث‌ها را بخواهیم پایش را بکشیم. پس بنابراین این بحث‌ها با آن خیلی فاصله دارد، اصلاً آن بحث‌ها پیش نمی‌آید. فقط اینجا یک نکته‌ای هست که باید به آن نکته توجه کنیم که در کلام مرحوم نایینی به آن توجه شده. آن این است که مگر عرف دو تا نظر دارد؟ یعنی عرف در یک نگاه می‌گوید موضوع نجاست، این اثر عرفی که می‌خواهیم بگوییم اثر عرفی یعنی عرف یک شیءای را اثر شرعی بداند. این اثر شرعی به نظر عرف دیگر. مراد از اثر شرعی هم یعنی حکم شرعی که بر این موضوع بار می‌شود. صحبت حالا چون مثالی که ما اصل مثبت را می‌خواهیم تطبیق کنیم، این مثال را بگویم. بحث این هست که آیا نجاست ملاقیٰ را عرف اثر سرایت می‌داند؟ یا نجاست ملاقیٰ را اثر رطوبة الملاقي می‌داند. چجوری هست که عرف دو تا نظر دارد؟ وقتی به دلیل الملاقاة مع رطوبة احد المتلاقیین منجس نگاه می‌کند یک جور می‌فهمد. وقتی به دلیل لا تنقض الیقین بالشک مراجعه می‌کند جور دیگری می‌فهمد. چجوری است؟ اصلاً تصویر صغروی این‌که اینجا عرف دو تا نظر دارد به چه شکل است؟ پاسخ مطلب این است که بله، عرف دو تا نظر دارد. توضیح ذلک این‌که یک موقعی عرف آن دلیل قضیه را نگاه می‌کند، در دلیل قضیه کلمۀ ملاقات و رطوبة الملاقي، احد المتلاقیین و امثال اینها اخذ شده، می‌گوید رطوبت احد المتلاقیین چه خصوصیتی دارد؟ می‌گوید رطوبت احد المتلاقیین از باب این‌که سرایت را ایجاد می‌کند. این منشاء می‌شود که سرایت را موضوع نجاست بگیرد. این در جایی هست که به دلیل نجاست نگاه می‌کند. با توجه به نحوۀ اخذ دلیل و تناسبات حکم موضوعی که محفوف به کلام هست یک فهمی از این دلیل پیدا می‌کند. ولی گاه عرف نگاه می‌کند، می‌بیند که هر وقت ملاقي رطوبت داشت، ملاقیٰ نجس می‌شود. هر وقت ملاقي در حین ملاقات رطوبتش موجود باشد، ملاقاة نجس می‌شود. اینجا احیاناً در تکرر تلازم بین رطوبت ملاقي و نجاست ملاقیٰ سبب می‌شود که نجاسة ملاقیٰ را کأنّه اثر چیز گمان کند. یعنی این یک نوع مسامحه است. یعنی خود عرف اگر بخواهد دقت کند می‌فهمد که خود رطوبت به تنهایی منشاء نجاست ملاقیٰ نشده. ولی بلکه یک واسطه‌ای وجود دارد. ولی این واسطه همان بحث خفاء واسطه‌ای که مرحوم شیخ مطرح می‌کند این خفاء واسطه سبب می‌شود که کأنّه خیلی سریع از رطوبت ملاقي به نجاسة ملاقیٰ برسد. آن واسطه را نبیند، در حالی که اگر خوب، خودش هم دقت می‌کرد می‌گفت رطوبت ملاقي منشاء سرایة النجاسة من الملاقيی الی الملاقیٰ می‌شود و سرایة النجاسة منشاء تنجس ملاقیٰ می‌شود. ولی اینقدر این عملیات سریع انجام می‌شود در ذهن عرف که توجه به این‌که اینجا یک واسطه‌ای وجود دارد، یعنی واقعاً و حقیقةً آن چیزی که مستقیماً موضوع برای تنجس ملاقیٰ سرایت است. ولی این مانعی ندارد که عرف وقتی دلیل را نگاه بکند یک نگاه داشته باشد، یعنی، ببینید یک موقع شما کلمۀ السرایة را در دلیل اصلاً صریحاً اخذ شده باشد. حالا این، شارع اینجور تعبیر کرده باشد، سرایة النجاسة موجبٌ لتنجس الملاقیٰ. خب سرایة وقتی اخذ شده عرف وقتی به این دلیل مراجعه می‌کند دیگر نمی‌تواند آن واسطه را نبیند. چون در دلیل کلمۀ سرایت آمده. ولی یک موقعی هست نه، به این دلیل مراجعه نکرده، به خود آن مستصحب نگاه می‌کند. به مستصحب که نگاه می‌کند ممکن است مستصحب نبیند. ولو به نظر دقی، دقت بکند می‌فهمد که آن که موضوع واقعی بوده خود مستصحب نبوده، لازمۀ مستصحب بوده. آن واسطه‌هه بوده. این چیزی هست که ما وجداناً این را می‌فهمیم که. ممکن است بین جایی که عرف خلاصۀ کلام، بین جایی که عرف واسطه را تصور بکند با جایی که واسطه را تصور نکند فرق است. جایی که به دلیل حکم می‌خواهد مراجعه کند، چون در دلیل حکم به گونه‌ای هست که مراجعه به دلیل حکم به تصوّر آن واسطه می‌انجامد خفاء واسطه از بین می‌رود. واسطه معلوم می‌شود. ولی وقتی که فقط به مستصحب نگاه می‌کند آن واسطه را ممکن است نبیند. چون مانعی ندارد این دو، دو جور نگاه. یعنی اگر واسطه را تصور کند به دخالت واسطه در ثبوت حکم اذعان می‌کند. ولی به جهت خفاء واسطه خیلی وقت‌ها فقط خود مستصحب را می‌بیند و حکم را، و این واسطه را نمی‌بیند. و این هیچ چیزی ندارد، وجداناً همینجور است.

شاگرد: چرا بگوییم مصحح اثر عرفی؟ چرا نگوییم موقف عملی مرتبط با مستصحب؟

استاد: حالا آنهایش یک بحث‌های دیگر است. ما فعلاً به اصطلاح از آن مراحل گذشتیم. فرض این هست که ما اثر شرعی مستصحب را می‌خواهیم بار کنیم. آنهایش حالا ما الآن آن بحث‌ها، بحث‌های قبلی بود. بنابراین به نظر می‌رسد که این خیلی همینجور هست که مرحوم آخوند توضیح می‌دهند و مطلب کاملاً صاف است.

مرحوم آخوند دو مورد دیگر را هم ضمیمه می‌کنند، این دو مورد را دقت بفرمایید، دو مورد هم دو مورد متفاوت هم هست. این دو مورد دیگری که ضمیمه شده گاهی اوقات در کلمات اینها را کأنّه یکی تصور کردند، نه اینها دو مورد دیگر است. یکی این‌که گاهی اوقات جلاء واسطه به گونه‌ای هست که اثر واسطه، اثر مستصحب تلقی می‌شود. در جلاء واسطه و شدت ملازمه. گاهی اوقات شدت ملازمه سبب می‌شود که همچنانی که بین مستصحب و آن لازمه در حکم واقعی ملازمه باشد در حکم ظاهری هم ملازمه باشد. این دو صورت هم دو صورتی هست که مرحوم آخوند اضافه کردند، هم در حاشیۀ رسائل دارند، هم در کفایه، اینها را دقت بفرمایید اینها یک مقداری تفکیک این صورت‌های مختلفش مهم است چون یک سری تأثیراتی دارد، یعنی تفاوت‌هایی در بعضی از شرایط اینها دارد که اینها را بعداً توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان